

دهه اول محرم الحرام

شرح حدیث جابر

جلسه هفتم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۱/۰۶ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۱۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَتَبِعُهُ الْعَالَمُ

هادي السُّبُلِ وَمُنْجَى الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، ابَا الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِمَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرًا طَاعَةً لِلَّهِ إِزْرَاءً عَلَى النَّفْسِ وَتَعَرُّضًا لِلْعَفْوِ».

شب هفتم محرم الحرام، شب آفزاده علی اصغر (سلام الله علیه) ان شاء الله گره های بزرگ فرد و جامعه و خانواده اسلامی ما با این دست های کوچک بازگردد، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله). ابزار ارتباط ما با خدای متعال اسماء و صفات الهی است، ما به ذات خدا دسترسی نداریم؛ لذا به ما از باب ترحم فرمودند در ذات خدا فکر نکنید، دیوانه می شوید، هلاک می شوید.

«وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ فَتَهْلِكُوا»^۲، ما نمی توانیم نسبت به ذات گزاره ای داشته باشیم مگر یک گزاره و آن اینکه می دانیم که هیچ نمی دانیم. به تعبیر خواجه شیراز:

کآنجا همیشه باد به دست است، دام را

عنقا شکار کس نشود دام بازچین

ولی با اسماء و صفات الهی بایسته است و شایسته است که کار کنیم. خدای متعال هزاران اسم و صفت دارد که هر یکی از این اسماء و صفات به ساحتی از وجود او، به بُعدی از ابعاد او، به شأنی از شئون او اشاره دارد، اگر کسی به تعبیر مرحوم عارف کامل آیت الله قاضی بتواند علم الاسماء را فراگیرد و با اسماء الهی کار کند، به هیچ وجه من الوجوه در زندگی به چه کنم، چه کنم دچار نمی شود. ما اصلاً اسماء الهی را بلد نیستیم و اینکه کی، کجا، به چه تعداد، چطور باید از اسماء الهی بهره ببریم.

خب، یکی از اسماء الهی اسم شریف شاکر است.

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ سَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلَيْهِمْ»^۳.

این آیه پایانش این است «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلَيْهِمْ»، خدا شاکر است، یعنی اگر خدای متعال از من خواسته است که اهل سپاس باشم، در حقیقت خود او هم اهل سپاس است، با اینکه هیچ نیازی نه به من و نه به عملکرد من دارد، نه اگر من او را عبادت کردم او نفعی می برد. گفت:

بر دامن کبریا نشیند گرد

گر جمله کائنات کافر گردند

اما در عین حال بر خود واجب ساخته است که در مقابل شکر من شاکر باشید. فرمود: «مَنْ يَشْكُرُ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ»^۴، تو اگر شکر می کنی برای خودت شکر می کنی؛ ولی در عین حال خدای متعال نه تنها شاکر است، شکور هم است، بسیار سپاسگزار است.

خب، شکر ما و سپاس ما معنایش مشخص است. شکر و سپاس خدا یعنی چه؟ خدا از بنده نمازگزار، از بنده متدین، از بنده ای که به حدود او اعتقاد دارد می خواهد سپاسگزاری کند، چه کار

می کند؟

بهترین هدیه ممکن را خدا به او می دهد. این بهترین هدیه ممکن چیست؟
 مرحوم عارف کامل، مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی می فرمایند که بهترین هدیه این است، حجاب های بین بنده و خدا را یکی یکی برمی دارد، یعنی این بنده را به خودش دائماً نزدیک می کند. ما هیچ نعمتی بالاتر از قرب به خدا نداریم. ما را خدای متعال برای عبادت خلق کرده است، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۵، جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت. خب شما اول هر عبادتی وقتی نیت می کنی آخر نیت می گویی: «قربة الى الله»، نماز مغرب می خوانم «قربة الى الله»، روزه می گیرم «قربة الى الله»، حج به جا می آورم «قربة الى الله»، یعنی چه؟

یعنی آنچه من باید به دنبال این باشم نزدیکی به خدای متعال است. شکر خدا به این است، سپاسگزاری خدا از بنده به این است که این حجاب ها را برمی دارد، این تقرب حاصل شود.
 آن وقت امام معصوم می فرماید: «ایمان ده درجه دارد». جناب سلمان فارسی در درجه دهم به سر می برد. چه کار کرده است؟

سلمان شکور بوده است، چون سلمان شکور بوده است، درجه درجه خدا حجاب ها را برداشته است، به درجه دهم ایمان رسیده است، بین او و خدای متعال هیچ حجابی باقی نمانده است. باقی نماندن هیچ حجابی میان انسان و خدا را اصطلاحاً می گوئیم ولایت. این آقا ولی الله شده است. این آقا ولی پروردگار شده است. ولا، ولی در کلام عرب یعنی دو چیز پشت سر هم قرار بگیرد و هیچ فاصله ای میانشان نباشد. اگر کسی ولی الله است یعنی میان او و خدای متعال هیچ چیزی فاصله نیست!

جبرئیل که بماند، روح القدس هم فاصله نیست. این ولی الله می شود. سلمان ولی خدا می شود. مرحوم قاضی ولی خدا می شود. پله پله بالا آمده است چون اهل شکر بوده است در مقابل شکر من خدا شاکر است، شکر خدا برای انسان یعنی حجاب ها از میان انسان و خدا برداشته بشود.

سلمان دیدن ابوذر رفت، ابوذر به بازدید آمد وقتی رسید که سلمان داشت غذا می خورد داشت نان می خورد، خب تعارف کرد، نشست، به غذا آوردن شروع کرد، یک دو لقمه که خوردند ابوذر گفت که این نان اگر کنارش یک خمیری یعنی سرکه ای یا ملحی یعنی نمکی بود چقدر خوب بود. مهمان خیلی عزیز است، جناب سلمان چیزی نداشت، آفتابه ای داشت، آفتابه اش را برد نزد یک یهودی گرو گذاشت، مقداری نمک گرفت، نمک سر سفره آمد. غذا تمام شد. ابوذر دست هایش را به آسمان بلند کرد خدایا شکرت، خدایا شکر که ما را از شاکرین قرار دادی. ظاهراً سلمان مثل همه ما ایرانی ها یک رگ طنز و طنزازی داشته است فرمود: «اگر شکور بودی آفتابه من به گرو نمی رفت، اینکه آفتابه من به گرو رفت یعنی تو بنده شاکری نیستی». در روایت خواندیم «اَسْتَكْرِهْتَ لِنَفْسِكَ مِنَ اللَّهِ

قَلِيلَ الرِّزْقِ؛ تَخَلُّصًا إِلَى الشُّكْرِ»^۶، امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمودند که روزی اندک را زیاد به حساب بیاور تا بلکه بتوانی شاکر نعمت الهی باشی. حالا، گاهی وقت ها خدای متعال برخی از شکرها را آن قدر می پسندد که فرشتگانش را جمع می کند، از این انسانی که در حال شکر است آن قدر خوشش آمده است که به این فرشتگان می گوید: «من به این بنده بر شما مباحثات می کنم». در روایات ما مواردی دارد یک موردش را عرض کنم، فرمود که انسان مؤمن نمازش را به جا می آورد، نماز واجب. الآن شما نماز مغرب و عشاء خواندید، نماز هم نماز واجب است، واجب یعنی ترک شدنی نیست، آن هم نماز. ما یک نوع نماز داریم صلاة الغریق، یعنی شمال دریای خزر رفتی شنا کنی، جنوب رفتی پای تو گرفت داری غرق می شوی، صدای مؤذن بلند شد، الله اکبر، می گوید که باید نماز بخوانی. بعد جناب عزرائیل جان تو را قبض کند. می گویی خدایا من دارم غرق می شوم، می گوید صلاة الغریق مال همین جا است. صلاة الغریق یعنی چه؟

می گوید یک دور سریع مفاهیم نماز را در ذهنت مرور بده، از حمد و قل هو الله شروع کن تا السلام علیکم، خلاص!

این چیزی نیست که شما بخواهی آن را نادیده بگیری، نه، ولو نماز غریق (را باید بخوانی). امام حسین (علیه السلام) ظهر عاشورا صلاة خوف خواند، نماز دورکعتی، آن هم یک دستور خاص دارد، ولی خواند، همان نماز خوف را که در فقه ما دستور خاص دارد را انجام داد، خواند.

حالا نماز واجب را خواندی، مستحب است انسان بعد از نماز به سجده برود خدا را شکر کند، سه مرتبه یا هفت مرتبه یا بیشتر، «شکراً لله، شکراً لله، شکراً لله». دستورش هم این است، به سجده می روی، سرت را به سجده

می‌گذاری، هیچ چیزی نمی‌گویی بعد سمت راست سر را می‌گذاری سه مرتبه یا هفت مرتبه «شکر الله، شکر الله، شکر الله». اگر عجله داری الله آن را نمی‌گویی، شکرأ، شکرأ، شکرأ، بعد سمت چپ را روی مهر می‌گذاری سه مرتبه یا هفت مرتبه «شکر الله، شکر الله، شکر الله»، یا شکرأ، شکرأ، شکرأ، حالا دومرتبه پیشانی را روی مهر می‌گذاری الآن می‌گویی: «شکر الله، شکر الله، شکر الله». این دستور سجده شکر است. سجده شکر بعد از نماز سر به سجده هیچ چیزی نمی‌گویی، یک لحظه صبر می‌کنی، حالا سمت راست سه مرتبه شکر، سمت چپ سه مرتبه شکر، بعد دومرتبه پیشانی سه مرتبه شکر. بهتر این است در سجده شکر انسان پخش زمین بشود، پا را باز کند، سینه را به زمین بچسباند، این طور سجده شکر به جا بیاورد. سجده در سیر و سلوک هم همین است، یعنی اگر کسی می‌خواهد ذکر یونسیه بگوید مثل سجده شکر است. پا باز می‌شود، سینه به زمین چسبانده می‌شود، حالا چهارصد بار «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۷»، که به این سجده یونسیه می‌گوییم. مرحوم آیت الله ملا حسین قلی همدانی بزرگ عرفان سده اخیر فرمودند: «من ندیدم عملی را در رفع حجاب‌ها به مانند چهارصد بار ذکر یونسیه در سجده بین الطلوعین». بگذرم.

سجده شکر که انجام شد، می‌گوید مؤمن وقتی به سجده شکر می‌رود، خدا ملائکه را صدا می‌کند، می‌گوید من به این بنده بر شما مباحثات می‌کنم، افتخار می‌کنم. چرا؟ چون عمل واجب من را انجام داده است، نمازی که من برایشان واجب کردم انجام داده است، من باید او را شکر کنم، او دارد من را شکر می‌کند.

خب، نکته دیگر، هر شکری که ما می‌کنیم با دو شکر الهی احاطه شده است، یک شکر قبل، یک شکر بعد. این جمالات سعدی شیرازی اختصاص به نعمت ندارد: هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.

پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب. فقط نعمت نیست، شکر هم همین است، عبادت هم همین است. هر عمل خیری از انسان سر می‌زند، علامه طباطبایی اثبات کرده قبل از آن و بعد از آن دو تا دستگیری وجود دارد، یک دستگیری قبلی هست که من توفیق پیدا کردم، یک دستگیری بعدی هست چون ثواب دارد، ثواب یعنی دستگیری بعدی، شکر هم این طور است اگر من خدا را شکر می‌کنم، شکر من محفوظ به دو شکر است.

خب، بحث شکر را تمام کنیم. آنچه در این فقره وجود داشت یک مطلب دیگر هم بود فرمود: «وَاسْتَقِيلْ»، جناب جابر «وَاسْتَقِيلْ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرًا طَاعَةً»، رزق کم را زیاد بشمار که شاکر به حساب بیایی. حالا، طاعت بسیار را کم به حساب بیاور، اگر طاعت زیادت را کم به حساب آوردی سه تا ثمره دارد، اربعین رفتی نجف را زیارت کردی، دو سه روز ماندی، ۸۰ کیلومتر را با پای پیاده رفتی، عقب می‌افتی، پاها تاول زده است، رفتی در آن شلوغی حرم اباعبدالله (علیه السلام) را زیارت کردی، کاظمین رفتی، سامرا رفتی، سخت است! من صحنه‌هایی در زیارت اربعین در کربلا دیدم که برای من تصورش سخت بوده یعنی دیدم این آقا جایی دارد می‌خواهد که خوابیدن در اینجا به این کیفیت برای من تصورش مشکل است، این قدر من نازپرورده هستم و او دارد این کار را انجام می‌دهد. حالا، سختی کشیدی، این را نبیند، طاعت خودش را کم ببیند، امام باقر (علیه السلام) فرمود سه فایده دارد:

۱. خود این نوعی شکرگزاری است. خود این نوعی سپاسگزاری به درگاه الهی است.

۲. فرمود اگر این کار را کردی، نفست را خاک کرده‌ای، به سر نفس اماره زده‌ای. نفست را کوبیدی، نفست را سرکوب کرده‌ای و مؤمن باید دائماً به دنبال این باشد نفس را سرکوب کند.

گفتم این نفس رام کی گردد گفت چون یافت گوشمالی چند

عمل سنگین حج را به جا آوردی، دویست میلیون خرج تو شده است!

یک ماه از زن و بچه و خانواده دور بودی!

ما روز دوازدهم امسال رفتیم رمی جمرات کردیم، آمدیم زائر من، حاجی من، با این برنامه‌های نرم‌افزاری

که در موبایل‌ها هست مسافت را گرفته بود، ۹۵۸۰ متر ما راه رفته بودیم. یعنی حدود ده کیلومتر!

خب، این را انسان نبیند. آن هم در آفتاب، آن هم با احتمال قتل، من بارها در کنار رمی، در کنار جمرات جنازه

دیدم، ۱۸۰ تا، ۱۲۰ تا، ۱۱۰ تا، حالا گاهی وقت‌ها صدا می‌کند مثل آن کشته‌های منا، قدیم صدا هم نمی‌کرد. مخصوصاً روز اول روز عید قربان، بکش بکش است. این را نبینیم، وقتی نبینیم نفس را خار کرده‌ایم.

۳. ثمره سوم، فرمود که شایسته گذشت الهی می‌شوید. یک‌بار عبارت عربی آن را می‌خوانم، «إِسْتَقْلِيلٌ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرِ الطَّاعَةِ لِلَّهِ»، کم بشمار در نزد خودت طاعت بسیاری را که برای خدا انجام دادی. «إِزْرَاءَ عَلَى النَّفْسِ»، نفست را خار کنی، «وَتَعَرُّضًا لِلْعَفْوِ»، خودت را در معرض عفو الهی قرار بدهی. خدا دوست دارد بنده‌ای را که تلاش بکند ولی تلاشی را نبیند.

جناب خواجه چه گفت؟

گرچه وصالش نه به کوشش دهند آنقدر ای دل که توانی بکوش

ما امروز زیارت خواجه حافظ رفته بودیم. هر دفعه شیراز می‌آییم، مقید هستیم زیارت این عارف کامل موالی برویم. هر دفعه هم می‌آییم غصه می‌خوریم، خواجه حافظی که عکس‌هایش هست، مرقدش ضریح داشته است، گنبد داشته است، معبدی بوده است، محل بی‌حجاب‌های لابالی شده است، کنار آن‌هم که دائماً دارد موسیقی پخش می‌شود، انگار این‌جا یک عیاشی خوابیده است. یک آدمی که قرآن را حافظ است با چهارده روایت، فقیه است، مفسر است، مؤلف است، اصلاً در زمان خودش به شعر مشهور نبوده است، بعد از فوتش به شعر مشهور شده است. شاگردش محمد گل‌اندام برداشته اشعارش را جمع کرده و گرنه اشعار از بین می‌رفت. یک عارف کامل مرقدش به یک گردشگاه عیش و طرب تبدیل شده است. این درست نیست. این با واقعیت تاریخ هم موافق نیست. اطراف قبر حافظ بزرگانی از عرفا رفتند، از طوایف اهل عرفان، خب این صحیح نیست. حالا به هر حال، گفت:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند آنقدر ای دل که توانی بکوش

خدا دوست دارد که انسان عمل عبادی خود را نبیند. چه کار کنیم طاعات خودمان را کم به حساب بیاوریم؟ چه کنیم که این طاعات را نبینیم؟

من این‌جا هفت تا کار را نوشتم که خدمت عزیزان تقدیم می‌کنم. به روح مطهر اولیاء بخصوص جناب حافظ که اسم او را بردیم، هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله). استاد ما علامه طهرانی می‌فرماید: «انسان از مشهد پیاده برای زیارت قبر خواجه بیاید، بعد از زیارت شاه‌چراغ و امامزادگان، می‌ارزد». در کنار قرآن و مفاتیح در جانماز قاضی‌ها، ملاحسین قلی‌ها، سید احمد کربلایی‌ها، مرحوم امام‌ها و مرحوم علامه طباطبایی‌ها دیوان حافظ بوده است.

هزار جهد بکردم که یار من باشی انیس و مونس دل غمگسار من باشی

من این مراد بینم به خود که نیم شبی به‌جای اشک روان در کنار من باشی

بینید شعر از کجا نازل شده است؟!

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخس، دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

یعنی انسان به وجد می‌آید. وقتی مرقد جایی است که دختر پسر آن‌جا پلاس هستند، این شأنش این است؟ کنار او موسیقی پخش بشود. حالا پهلوی یک غلطی کرد، خب غلط کرد، دیگر مردم با آن برخورد تقدس داشتند. به دو سه تا از ائمه جمعه شیراز من این را گفتم، گفتند که نمی‌توانیم، یک حرکت اجتماعی باید شکل بگیرد تا این صورت بگیرد. حافظ نماد ادبیات نیست، حافظ نماد عرفان شیعه است، عرفان اسلامی است، نماد معرفت است. اعتقاد باید داشت که چهار سفر او تکمیل است، اسفار اربعه او تکمیل است، به مقام فنا رسیده است، به مقام بقاء رسیده است.

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

باده از جام تجلی صفاتم دادند

بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند

این فزونی ذاتی یعنی فزونی صفاتی، ما یک نفر فانی ذاتی باشد تمام وجودش را بگویند طلا می‌گیریم. این مناسب نیست، «تِلْكَ شِقْشِقَةُ هَدْرَتِ ثُرُقَرَّتْ ۸»، بگذریم. چه کنیم طاعت خودمان را کم بینیم؟

۱. بدانیم هیچ‌گاه حق به طاعت الهی به‌جا آورده نمی‌شود، نمی‌شود. خیال نکنید خدا این طوری است، والدین تو این طوری است. خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌آمدند، خدمت ائمه (علیهم السلام) می‌آمدند، می‌گفتند آقا ما برای بابایمان این کار را کردیم، آن کار را کردیم، این کار را کردیم، این کار را کردیم، آن کار را کردیم، آن کار را کردیم، برای مادرم این کار را کردیم، آن کار را کردیم، آن کار را کردیم، آن کار را کردیم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود (اشاره به سکوت کردند). طرف خیلی از خدماتی که به مادرش کرده است گفت، حضرت فرمودند یک آه از آن آه‌هایی که هنگام زایمان، مادر تو کشید هنوز جزایش داده نشده است. در پزشکی وقتی یک دردی را می‌خواهند بگویند خیلی دیگر درد (سنگینی) است، می‌گویند مثل درد زایمان است، مثلاً شکستگی استخوان را می‌گویند مثل درد زایمان است. زن می‌میرد و زنده می‌شود در این ۹ ماه تا بخواند تو را بزاید. من گاهی شده یکی دو روز پشت سر هم ترش کردم، به خانم گفتم خانم و الله من به‌جای تو بودم یک بچه نمی‌آوردم. ۹ ماه این زن دارد ترش می‌کند، تو را در شکم نگه‌داشته است، بعد حالا سنی از او گذشته است، خانه سالمندان می‌گذاری، خاک برسرت. خاک برسر تو که پدرت را خانه سالمندان می‌گذاری. باید نوکری‌اش را بکنی. فرمود حق والدین داده نمی‌شود، حق والدین ادا نمی‌شود؛ البته والدین هم باید دقت کنند فرق‌گذاری نکنند، در تربیت بکوشند؛ ولی به‌رحال خب حق والدین داده نمی‌شود، حق خدا داده می‌شود؟

یقیناً داده نمی‌شود. بدانید خودمان را در عبادت بکشیم، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۹»، حق عبادت الهی به‌جا آورده نمی‌شود، پیغمبران نمی‌توانند ما که کسی نیستیم.

۲. دوم، بدانم طاعت من به اندازه خود من است، به اندازه او نیست، «عَلَى حَدِّ قَدْرِي»، به‌اندازه خودم است. گفت جناب سلیمان بارعام داد، از آن طرف شرط کرد هرکسی می‌آید با هدیه‌ای بیاید. یک گنجشکی دارد می‌آید یک بال ملخ گرفته است دارد می‌آورد، کنار سلیمان رسید، نگاهی کرد، دید هرکسی چیزی آورده است، مخصوصاً سلیمان جن در اختیار او بود، باد در اختیار او بود. احساس کرد این جناب گنجشک که هدیه‌اش نادیده گرفته شده است، این شعر بر زبان حالش گفته شد، «جاءت سلیمان یوم العرض هدهده أهدت له من جرادکان فی فیها ۱۰»، گفت جناب سلیمان بر من خرده نگیرید، هدیه من به‌اندازه خود من است، من چقدر مگر وزن دارم؟ چقدر مگر زور دارم؟

هدیه من اندازه خودم است. من بدانم آنچه من دارم بالا می‌فرستم به‌اندازه خود من است، به‌اندازه او نیست.

۳. سوم بدانم خداوند به من و طاعت من نیاز ندارد. این خطبه متقین را، خطبه ۱۹۳ به نظر من در نهج البلاغه که راجع به صفات متقین است. این را بخوانید، مکرر بخوانید. بله، بله، یک سنی به نام ابن ابی الحدید یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که در مورد زهد در دنیا است بگوید من بیش از هزار بار خواندم و هر بار خواندم گریستم. من شیعه یک دور نهج البلاغه مولایم را نخوانده باشم!

پنجاه‌تا کتاب لقمان خواندم، پانصدتا مجله و روزنامه خواندم، روزی نیم ساعت نهج البلاغه از اول من بروم مطالعه کنم، سر یک سال تمام می‌شود، سر دو سال تمام می‌شود. در این خطبه متقین امیرالمؤمنین

(علیه السلام) فرمود: «غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ ۱۱»، خدا به طاعت من نیازی ندارد، به اصل وجود من نیازی ندارد، به هیچ چیز نیازی ندارد، غنی مطلق است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۱۲»، ای مردم شما را نیازی ندارد خدا، خدا غنی و بی‌نیاز است. رضوان خدا بر مولود این شهر، فیلسوف اسلام، مرحوم صدرالمتهلین ببارد. با برهان اثبات کرد، با برهان، مولای درزش نمی‌رود. با برهان اثبات

کرد و این اوج فلسفه اسلامی است که ماسوی خدا فقیر نیست، محتاج نیست، نیازمند نیست، پس چیست؟ گفت فقر است، نیاز است، حاجت است. گفت من محتاج به خدا نیستم، من عین حاجت هستم، من فقیر نیستم، من عین فقر هستم، عین نیاز هستم. برهان دارد، ذات من فقر و نیاز است چه اینکه ذات او غنا است، ذات او استقلال است، برهانش هم محکم است! به تعبیر مرحوم شهید مطهری از غرر مباحث فلسفی است، از بلندای حکمت اسلامی است. هنوز که هنوز است ما در فلسفه غرب این مطلب را نداریم، یعنی به این جا نرسیده است، صدرا چند صدسال است از دنیا رفته است، پانصد سال گذشته است، هنوز این مطلب را غربی‌ها را به آن نرسیدند، ما اثباتش کردیم که خدا عین غنی است، ما فقر هستیم نه فقیر؛ لذا نباید بپرسیم آقا چرا انسان به خدا نیازمند است؟

مثل اینکه شما بگویید چرا روغن چرب است؟، چرا دانه‌های روغنی چرب هستند؟، چرا آب تر است؟ آب، تر بودن ذاتی آن است، دانه روغنی چرب بودن ذاتی آن است، ماسوی خدا، فقر ذاتی او است، جز فقر چیزی نیست، فقیر نیست، فقر است. خدای متعال به من نیاز ندارد.

۴. من بدانم، می‌خواهید ببینید چه کار کنید وقتی نماز شب می‌خوانی یک دفعه تو را عجب نگیرد، تو را غرور نگیرد. ده شب عزاداری کردی، عجب تو را نگیرد. فرمودید بدانید همین مقدار طاعت شکسته پکسته ما توفیق شروع داده است. شعری که چند شب پیش برای شما خواندم چه بود؟ گفت قول بدهیم نماز شب بخوانیم. یک شب بخوانم، گفت خدایا این همه گفتیم یا الله، تو یکبار بگو یا بنده. پیک آمد:

این همه الله تو لیبک ماست

اگر توفیق نبود، بنده الآن آنتالیا بودم، شما هم آمریکا بودید، آن یکی هم ساحل نمی‌دانم مالدیو بود، اینجا نبودیم که. مگر نیستند؟

شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، محرم می‌آید، می‌رود، نمی‌فهمند. عاشورا می‌آید، می‌رود، متوجه نمی‌شود. خب این توفیق را خدا به ما داده است.

۵. خب پنجم، بدانم طاعت من، عبادت من با یک نگاه دیگر عین قصور و معصیت است. شعر به نظر من مال جناب سعدی است:

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

ما که جانش را نداریم. مرحوم شیخ انصاری بزرگ فقهای شیعه که شاید در فقه و اصول مثل او نداشته باشیم فرمودند، مرجع تقلید است، در زندگی نامه‌اش فرمودند سه بار نمازهای طول عمرش را قضا کرد. ما نماز صبحمان قضا می‌شود زورمان می‌آید قضایش را بخوانیم. سه بار! این توجیهش چیست؟ شیخ دارد رشد می‌کند، دارد تکامل می‌کند، حالا چهل ساله شده است، می‌بیند نه، با معرفتی که الآن دارد آن نمازها نماز نبود. نمازها را قضا می‌کند. حالا هفتادسالش شده است می‌بیند با معرفتی که الآن دارد آن نمازها نماز نبود، حالا قضا می‌کند.

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

این همان است که ما می‌گوییم «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ ۱۳». کارهای خوب ابرار برای مقربین سیئه به حساب می‌آید.

۶. ششم، طاعت خودمان را با طاعت برتر از خودمان بسنجیم. می‌خواهیم طاعتمان را قلیل بشماریم، کم بشماریم، راهش این است مقایسه کنیم. امام سجاد (علیه السلام)، آقا لقبش چیست؟ سید الساجدین. لقب دیگر ایشان چیست؟

زین العابدین. لقب دیگر ایشان چیست؟

ذوالثغفات. این را یکم تشریح دهید، ذوالثغفات، ثغنه یعنی پینه، ذوالثغفات یعنی حضرت این قدر سجده می‌کردند، پیشانی ایشان پینه می‌بست. پینه‌ها را می‌چیدند، داخل کیسه می‌ریختند، باز این قدر سجده می‌کردند، پیشانی پینه می‌بست، پینه‌ها را می‌چیدند، داخل کیسه‌ای می‌ریختند و وصیت کردند این کیسه‌ای که پینه‌های پیشانی او است با حضرت دفن شود.

خب، اهل بیت (علیهم السلام) دیدند امام سجاد (علیه السلام) دارد در عبادت خودکشی می‌کند، چه کنیم،

چه نکنیم، چه کسی می‌تواند روی حضرت تأثیرگذار باشد؟ رسیدند به فاطمه بنت الحسین (علیه‌السلام) خواهر ایشان، خیلی فاطمه را دوست داشت. اطراف فاطمه را گرفتند، گفتند برو جلوی ایشان را بگیر، دارد خودش را می‌کشد! فاطمه بنت الحسین (سلام الله علیها) خدمت برادر آمد، این دیالوگ در تاریخ نقل شیعه است به امام سجاد (علیه‌السلام) عرضه داشت تو فرزند حسین (علیه‌السلام) هستی، حسین فرزند فاطمه (سلام الله علیها) است، اهل بیت (علیهم‌السلام) مغفور هستند؛ چه خبر است؟! حضرت گفت چه طور؟

گفتند «مِنْ عِبَادَتِكَ»، کم کن. شب از عبادت کم کن. امام سجاد (علیه‌السلام) کنیزی داشتند، دستور دادند برو در پستو، فلان جای پستو، فلان کتاب را بیاور. کنیز در پستو رفت، کتاب را به امام سجاد (علیه‌السلام) داد، کتاب را روی پایشان گذاشتند، شروع کردند ورق زدن، ورق زدند گریه کردند، ورق زدند گریه کردند. فاطمه بنت الحسین (سلام الله علیها) خواهرش فرمودند که آقا چیست؟، چه چیزی را دارید نگاه می‌کنید و گریه می‌کنید؟ فرمود: «این تفصیل عبادات علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) است». بعد فرمودند «وَمَنْ يَقْدِرْ عَلَى عِبَادَةِ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ ۱۴».

چه کسی می‌تواند مثل علی (علیه‌السلام) عبادت کند؟ ببینید امام سجاد (علیه‌السلام) است، دارد خودش را با برتر از خودش می‌سنجد که عبادتش را کم به حساب بیاورد. ما باید این کار را کنیم که دائم عباداتمان را کم به حساب بیاوریم. ببینید شهید دستغیب چه طوری نماز شب می‌خواند. من یک نماز شب می‌توانم مثل شهید دستغیب بخوانم؟ آن وقت شهادتش هم این می‌شود که بدن صد تکه می‌شود، ایرباً ایرباً می‌شود. بارک‌الله. ببینم مثل مرحوم امام می‌توانم در ماه رمضان هفت دور ختم قران کنم؟

۷. آخرین مطلب، بخواهیم عبادت‌مان را کم بشماریم این است که بترسیم که همین عبادات شکسته پکسته ممکن است روی هوا برود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر یک سبحان‌الله که بگویی، یک نخل خرما برای تو در بهشت کاشته می‌شود». اصحاب گفتند پس یا رسول‌الله ما در بهشت خیلی باغ داریم. فرمود که درست است، صبح تا شب سبحان‌الله بگویی درخت می‌کاری، شب یک آتشی نفرستی همه را بسوزانی. بترسید از اینکه عبادتتان باد هوا برود. لذا فرمودند که «أَلَمْ تَرَ بِمُؤْتَمِرَاتِنَا»، عاقبت، و لذا، و لذا از ما خواستند دائماً دعا کنیم «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا». خدایا آخر امر ما را به خیر کن، عاقبت‌بخیر شویم. شمر هم اهل جهاد بوده است، هم ایثارگر است، هم جانباز است، کجا؟ زیر پرچم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در صفین جنگیده است، جهاد کرده است، زیر ولایت علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) مجروح هم شده است، چشمش آسیب دیده است، این شمر (لعنت الله علیه) سیدالشهداء (علیه‌السلام) را کشته است. «إِنَّمَا الْأُمُورُ بِمُؤْتَمِرَاتِنَا». بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا».

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

در تهران بزرگی بود، مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حق‌شناس، نفس عجیبی داشت، اهل معرفت بود، بعد از انقلاب ایشان فوت کردند چند سالی است. اهل دل بود، اهل معنا بود، مکاشفاتی داشت، مشاهداتی داشت. ایشان فرمودند من یک اربعین ختم زیارت عاشورا برداشتم، مشغول بودم، به این ختم زیارت عاشورا هم دل‌بسته بودم. وسط‌های ختم گرفتاری برای من پیش آمد، اربعین من شکسته شد. اربعین در سیر و سلوک مثل نماز است، انسان باید تلاش کند یا شروع نکند یا شروع کرد شکسته نباشد. ایشان فرمود خیلی ناراحت شدم، خیلی ناراحت شدم، آن قدر ناراحت بودم که چشم‌هایم اشک‌بار شد، بیدار بودم، در حال بیداری، در حال مکاشفه دیدم سیدالشهدا (سلام‌الله‌علیه) جلو آمدند، عبایی به دوش داشتند، فرمودند: «آقا میرزا عبدالکریم چه شده است؟». گفتم آقا چله زیارت عاشورا برداشته بودم، شکسته شده بود، خیلی ناراحت هستم، گرفتاری پیش آمد. فرمود: «آقا میرزا عبدالکریم چرا برای رفع گرفتاری به آیت عظمی عاشورا متوسل نمی‌شوی؟».

آیت عظمی یعنی نشانه بزرگتر، نشانه بزرگ. به آقا سیدالشهداء (علیه السلام) عرض کردند، خود ایشان داستان را نقل کردند، عرض کردند که آقا آیت عظمی عاشورا کیست؟
عبایشان را کنار زدند قنداقه علی اصغر (علیه السلام) را بیرون آورد. گفتند: «چرا به علی اصغر متوسل نمی شوی؟». لذا مرحوم حق شناس بعد از آن خیلی به روضه حضرت علی اصغر (علیه السلام) اعتقاد داشت. جای اعتقاد هم دارد، کودک است، چون کودکی است خیلی خیلی رقیق القلب است، خیلی مهربان است، خیلی زود حاجت روا می کند.

خب، سیدالشهداء (علیه السلام) برای جنگ آماده شده است، رفته است، اول شروع کرد دشمن را نصیحت کردن. تعبیر مقاتل این است که وقتی سیدالشهداء (علیه السلام) شروع کرد حرف زدن، «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنْصِرُنِي هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي». وقتی ناله غربت سیدالشهداء (علیه السلام) به خیمه ها رسید، اهل خیمه ضجه زدند، تمام صدای این ۸۴ زن و بچه بالا رفت، گویا امام حسین (علیه السلام) برگشته اند که سفارش کنند خود را کنترل کنید، مدیریت کنید، جلوی خیمه آمدند نصایحی کردند، می خواهند برگردند، دلشان هوا کرد آقازاده شان را ببینند. کسانی که بچه در خانه دارند، می دانند محبوب ترین بچه، کوچک ترین بچه است و این بچه یک خصوصیت دیگر هم دارد، مادر او هم نزد سیدالشهداء (علیه السلام) خیلی محبوب است، سیدالشهداء (علیه السلام) هم نزد حضرت رباب (سلام الله علیها) خیلی محبوب است.

برای همین است که تاریخ نقل کرده است بعد از شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) هر روز تا یک سال حضرت رباب (سلام الله علیها) زیر آفتاب می رفت می نشست. یک بار غذای گرم تناول نکرد، هر چه امام سجاد (علیه السلام) می آمدند می فرمودند جناب رباب کافی است دیگر، فرمود من خودم دیدم پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زیر آفتاب بود.

در مجلس عیدالله یک دفعه بلند شد سر مقدس اباعبدالله (علیه السلام) را برداشت، به سینه چسباند، بوسید، شعر خواند، بعدها زینب کبری (سلام الله علیها) گفت که رباب این چه کاری بود کردی در مجلس نامحرم؟
فرمود که تو از دل من خبر نداری، وقتی حسین برای خداحافظی آمد، شما خواهر بودی، در آغوش حسین رفتی، ما همسر بودیم، خجالت کشیدیم. این داغ به دل من مانده بود من یکبار دیگر پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در آغوش بگیرم.

حالا جلوی خیمه آمده است، می داند مادر قدرت ندارد، خواهر را صدا کرد، زینب جان، «ناوِلُونِي عَلِيًّا ابْنِي الطِّفْلِ حَتَّى أُوَدِّعَهُ»، آن بچه خردسال من را بیاورم من یکبار دیگر او را ببینم. همه مقاتل این طوری نوشتند، نوشتند بچه را دست اباعبدالله (علیه السلام) دادند. چه در صورت علی اصغر (علیه السلام) دیدند، اشک های ایشان جاری شد. آن نامرد به زانو نشست با تیر سه شعبه گلوی او را نشانه گرفت، تعبیر این است «فَذَبْحُ الطِّفْلِ مِنَ الْاِذْنِ إِلَى الْاِذْنِ» ۱۵. وقتی امام حسین (علیه السلام) دید این سر بچه، آن قدر مصیبت سنگین است از آسمان به حسین (علیه السلام) ندا در دادند غصه مخور، فرمود او را مرضعه ای قرار دادیم. دست هایش را زیر خون های علی اصغر (علیه السلام) گرفت، به آسمان پاشید، یک قطره به زمین برنگشت. حالا با این پسری که سر او از بدن این طوری ضربه دیده است، چه کار کند؟

آرام پشت خیمه ها آمد، با غلاف شمشیر قبری بکند بچه را دفن کند رباب نبیند، یک مرتبه شنید «مهلاً مهلاً». حسینی ها شب جمعه است. چیزی نگذشت این «مهلاً مهلاً» یکبار دیگر تکرار شد. خواهر صدا زد «مهلاً مهلاً یا بن زهرا». می خواهم یکبار دیگر تو را ببینم. بعضی نوشتند زیر گلو را بوسید، الان زیر گلو را بوسید، چند ساعت بعد در قتلگاه خم شد رگ های حسین (علیه السلام) را بوسید.

بوسیدم آنجا را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوسید، زهرا (سلام الله علیها) بوسید، حیدر (علیه السلام) بوسید، حتی نسیم صحرا بوسید.
دست را بالا بیاور سه مرتبه به قصد زیارت، یا حسین، یا حسین، یا حسین (علیه السلام).

فهرست منابع

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۲.
۲. نهج الفصاحة پابنده، ابوالقاسم ج ۱، ص ۳۸۹.
۳. سوره بقره، آیه ۱۵۸.
۴. تفسیر القمی، جلد ۲، صفحه ۱۶۱.
۵. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۶. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۲.
۷. ذکر یونسیه. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۶، صفحه ۳۰۳.
۸. لأمالی (للطوسی)، جلد ۱، صفحه ۳۷۲.
۹. سوره زمر، آیه ۶۷.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۱۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.
۱۳. النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، جلد ۱، صفحه ۴۷.
۱۴. ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام، جلد ۷، ص ۹۸.
۱۵. موسوعه کربلا، لیبیب بیضون، ج ۲، ص ۱۴۸.